وما المرء في الأقدار إلا بنفسه ... فكن طالبا في الناس أعلى المراتب

بنا شد مرد الا بهر کجا نفس بود و مهبر ... تو عالی خواهی جان خویشتن در زمره الشان

وكن طالبا للرزق من باب حله ... يضاعف عليك الرزق من كل جانب

طلب میدار رزق را از باب حلال او ... تا رزقت مضاعف کرده از هر جانب انسان

وصن منك ماء الوجه لا تبذلنه ... ولا تسأل الأرذال فضل الرغائب

نگه دار آب روی خود مبر از آن وجهی ... محتاجات و مقصود خود از ارذال بامانی

وكن موجبا حق الجليس إذا أتى ... إليك بسير صادق منك واجب

ادا کن حق یار و همنشین گر کرد پیش آید ... بلطف و نکوی و ببین کار را بر خویش واجب دان

وكن حافظا للوالدين وناصرا ... لجارك ذي التقوى وأهل الأقارب

نگه دار تو حق پدری باش و مادر هم ... حق همسایه پرهیزکار و جمله خویشان

السرم

لو صيغ من فضة نفس على قدر ... لعاد من فضله لما صفا ذهبا

گر گذاری نفس را چون نقره بر مقدار خویش ... گردد آن علم و عمل آن نقره از فضل طلا

ما للفتى حسب إلا إذا كملت ... أخلاقه وحوى الآداب والحسبا

نیست با مرد جوان جاهی مگر کامل شود ... خلقهای او و دارد آن نیک باید حسبا

فاطلب

فاطلب فديتك علما واكتسب أدبا ... تظفر يداك به واستعجل الطلبا

ای فدایت من طلب کن علم و حاصل کن ادب ... تا بیابد آن همه از حسن ادب مطلوب را

لله در فتى أنسابه كرم ... يا حبذا كرم أضحى له نسبا

رحمت حق بر جوان کان نسبهای او باشد کرم ... خوشا جود و کرم کز وی نسب باشد غنی

هل المروءة إلا ما تقوم به ... من الذمام وحفظ الجار إن عتبا

چیست احسان و کرم جز آنچه بر خیزی بدان ... از نکوی و در حق همسایه و رعیت جدا

من لم يؤدبه دين المصطفى أدبا ... محضا تحير في الأحوال واضطربا

هر کرا دین پیغمبر ادب ننمود ... اضطراب و حیرتش باشد بهر کار

لس

أعلى تتخم الفوارس هكذا ... عني وعنهم أخروا أصحابي

این منم بر من سواران جمع گشته بغیر ... او من و ایشان جدا گردید ای اصحاب ما

اليوم يمنعني الفرار حفيظتي ... ومصمم في الهام ليس بناب

غیرتم امروز مانع گشته از گریز ... با شمشیرم که شد از حد تیزش سر جدا

آلى ابن عبد حين شد ألية ... وحلفت فاستمعوا من الكذاب

سوگند خورده ابن عبد و سوگند شد ... من دیگر سوگند خوردم شنو کو بود الکذوب

أن لا يفر ولا يهلل فالتقى ... رجلان يضطربان كل ضراب